سراسر ِ روز

سراسر ِ روز

پيرزناني آراسته

آسان‌گير و مهربان و خندان از برابر ِ خواب‌گاه ِ من گذشتند.

نيم‌شب پلنگک ِ پُرهياهوي قاشقکي برخاست

از خيال‌ام گذشت که پيرزنان بايد به پاي‌کوبي برخاسته باشند.

سحرگاهان پرستار گفت بيمار ِ اتاق ِ مجاور مُرده است.

پاريس

بيمارستان ِ لاري بوازيه

۱۳۵۱